**جلسه 23**

**دو‌شنبه - 10/۰8/۹۵**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به این بود که محقق اردبیلی فرمود نافله را می‌شود یک رکعتی خواند، ‌می شود سه رکعتی یا چهار رکعتی خواند به اطلاق دلیل مشروعیت صلاة نافله.

مشهور در مقابل این نظر گفتند نماز نافله دو رکعتی است نه کمتر نه بیشتر مگر در موارد بسیار محدود مثل نماز وتر یا نماز اعرابی یا برخی از نمازهایی که روایت خاص دارد و لو به سند ضعیف. استدلال کردند مشهور یکی به روایت عبدالله بن الحسن از جدش علی بن جعفر از امام کاظم علیه السلام: سألته عن الرجل یصلی النافلة أیصلح له ان یصلی اربع رکعات لایسلّم بینهن؟ قال لا الا ان یسلم بین کل رکعة.

که ما در سندش مناقشه کردیم فعلا و دلالتش به نظر ما بر نفی مشروعیت بیش از دو رکعت که سه رکعتی بخواهد نافله را بخواند تمام است. اما این‌که نافله یک رکعتی بخواند ظهوری در نفی مشروعیت آن نداشت.

روایت دوم...

[سؤال: ... جواب:] وقتی که سائل سؤال می‌کند که آیا جایز است شخص نافله را چهار رکعت بخواند بدون سلام در رکعت دوم، امام می‌فرماید نه، باید در دو رکعتی سلام بدهد، ‌یعنی نباید چهار رکعتی را با یک سلام بخواند. اما این‌که باید سر دو رکعتی سلام بدهد یعنی نمی‌تواند سر یک رکعتی سلام بدهد؟ همچون ظهوری ندارد. ... ظاهرش این است که این شخص می‌خواست چهار رکعت بخواند بدون سلام در رکعت ثانیه. وقتی امام به او فرمود این کار را نکن، ‌این کار جایز نیست، ‌جایز نیست چهار رکعت نماز بخوانی مگر این‌که در رکعت دوم سلام بدهی، یعنی اگر در رکعت دوم سلام دادی این جایز است. اما در رکعت اول سلام بدهی این جایز نیست؟ این همچون ظهوری به نظر می‌رسد که نداشته باشد. ... می‌گوید باید در رکعت ثانیه سلام بدهی. این باید باشد. اما حالا اگر کسی در رکعت اولی سلام داد این مشروع نیست، ‌دیگه ما به نظرمان ناظر به این حیث نیست.

اما روایت دوم:

روایت دوم روایت مستطرفات سرائر بود: و افصل بین کل رکعتین من نوافلک بالتسلیم.

آقای خوئی فرمود مستطرفات سرائر چون مشتمل است بر احادیثی از کتب اصحاب که ابن ادریس گزینش کرده ولی سند را به کتب ذکر نکرده و لذا اعتباری به آن نیست. در دلالت هم مناقشه کرد گفت و افصل خب امر استحبابی است به یک حصه‌ای، منافات با استحباب طبیعت ندارد که. یک دلیل می‌گوید که زر الحسین علیه السلام، یک دلیل می‌گوید زر الحسین مغتسلا بماء‌ الفرات. حمل می‌شود بر مراتب استحباب.

به نظر ما هر دو اشکال ایشان ناتمام است.

اما اشکال سندی: ما این را بارها عرض کردیم. اگر بناء‌ باشد نداشتن سند در مستطرفات سرائر مشکل ایجاد کند، سند داشتن شیخ طوسی به کتب اصحاب که در فهرست ذکر کرده هیچ مشکلی را حل نمی‌کند. چرا؟ برای این‌که ما قرائنی داریم که سندهایی که شیخ طوسی ذکر می‌کرد، سندهای تشریفاتی بود. از باب تیمن و تبرک بود. نه این‌که به نسخه‌ای که نقل می‌کرد از آن، ‌سند ذکر می‌کرد. نخیر.

مثلا: حریز به شاگردش می‌گفت اجزت لک ان تروی عنی جمیع کتبی و روایاتی. همین. شاگرد حریز مثلا می‌آمد به شیخ طوسی می‌گفت انا ایضا اجیز لک ان تروی عنی جمیع کتب و روایات حریز. اما چه چیزی که کتاب حریز است؟ چه چیزی روایات حریز است؟ خودت تشخیص باید بدهی. شیخ طوسی می‌رفت کتاب حریز را پیدا می‌کرد، اتقان نسخه را احراز می‌کرد از آن نقل می‌کرد. نه این‌که نسخه کتاب حریز را به توسط این سند از حریز نقل می‌کرد و یک سند به این نسخه بود. این خلاف ظاهر است.

[سؤال: ... جواب:] یک روشی بود برای این‌که ارتباط سندی قطع نشود، این روش حتی در زمان‌های معاصر ما هم بود. شما کتاب اربعین حدیثا امام قدس سره را اگر ملاحظه کرده باشید اول می‌آید سندی را که آشیخ عباس قمی وقتی که قم آمده بود و اجازه نقل حدیث داد به علماء و فضلاء آن روز از جمله به امام، ‌آنجا آورده که حدثنا شیخ عباس القمی قال حدثنا میرزا حسین نوری تا می‌رساند به کلینی. ولی آن حدیثی که امام نقل می‌کند که از نسخه‌ای نیست که شیخ عباس قمی به او داده. همین اصول کافی است یا فروع کافی است که در بازار هست، ‌از همان‌ها ایشان نقل حدیث می‌کرد.

شواهدی ما داریم که در زمان‌های قدیم هم، ‌نمی گویم همه جا، ولی خیلی از جاها همین‌جور بود و هیج ظهوری ندارد اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته در این‌که شیخ طوسی سند به نسخه داشته. برخی از این شواهد را عرض می‌کنم:

شاهد اول این است که شیخ طوسی در کتاب فهرست راجع به ابن فضال می‌گوید: علی بن الحسن بن الفضال قیل له ثلاثون کتبا. قیل. بعد می‌گوید اخبرنا بکتبه و روایاته فلان عن فلان عن فلان. اگر بناء بود اخبرنا بکتبه و روایاته، سند به تفاصیل کتب، بلکه سند به تفاصیل نسخ کتب بود، با قیل می‌ساخت؟ قیل یعنی من نمی‌دانم چند کتاب دارد. می‌گویند سی کتاب دارد.

[سؤال: ... جواب:] بله؟ ... حالا یک جا، دو جا، سه جا، وقتی شاهد زیاد شد دیگه انسان چقدر توجیه کند. راجع به ابوالفرج اصفهانی می‌گوید: له کتاب الاغانی، ‌کتاب کبیر. این را بنده عرض می‌کنم، ‌مشتملٌ علی المزخرفات. اخبرنا بکتبه و روایاته. یعنی واقعا شیخ طوسی آمد کتاب اغانی را پیش استاد کلمه به کلمه خواند که با نسخه اصلیه مقابله کند که آیا این شعر بسبع رمین الجمع أم بثمانی بدا لی منها معصم حین جمّرت بسبع رمین الجمع أم بثمانی مطابق با نسخه اصلیه هست یا نیست. این احتمال می‌دهید شما این را؟

این همه سند به این همه کتاب، همه این‌ها سند به نسخه بوده؟ حالا غیر از این غرابت شاهد هم عرض کردم: قیل له ثلاثون کتبا.

شاهد دوم:

شاهد دوم هم که کتاب اغانی بود که گفتیم. له کتاب الاغانی، ابوالفرج الاصفهانی کتاب کبیر و کتاب مقاتل الطالبیین و غیر ذلک من الکتب اخبرنا عنه جماعة منهم احمد بن عبدون بجمیع کتبه و روایاته.

شاهد سوم:

در ترجمه یونس بن عبدالرحمن می‌گوید: ابن الولید اخبرنا بجمیع کتب و روایات یونس عن فلان عن فلان عن یونس. بعد می‌گوید: و قال ابن الولید ما تفرد به محمد بن عیسی عن یونس فلاأرویه. آقا! شما همان جا گفتید جمیع کتب و روایات یونس را ابن الولید نقل کرد با یک سند آخر غیر از سند محمد بن عیسی بن عبید، بعد می‌گویید ابن الولید گفت احادیث یونس که فقط محمد بن عیسی بن عبید نقل کرده است من آنها را نقل نمی‌کنم، ‌مگر دیگر جایی برای ما تفرد به محمد بن عیسی عن یونس می‌ماند؟ اگر قرار باشد اخبرنا بجمیع کتب و روایات یونس ذکر می‌کنید، ‌سند، ‌سند صحیحی هم هست، پس جایی می‌ماند برای این‌که بگویید احادیثی که فقط محمد بن عیسی بن عبید نقل کرده است من آنها را نقل نمی‌کنم. شما همین الان گفتید جمیع کتب و روایات یونس را برای من جمیع این‌ها را با سند صحیحه نقل کردند. شما اگر بگویید جمیع کلماتی که از امام مثلا هست من به آن سند دارم، ‌سندتان را ذکر می‌کنید از زید مثلا، ‌بعد می‌گویید و آنچه که عمرو تنها نقل می‌کند من آنها را نقل نمی‌کنم. آقا! شما که فرض کردید جمیع سخنانی که از امام مطرح است شما از طریق زید سند دارید، دیگه جا می‌ماند برای این‌که بگویید بخشی از اینها از متفردات محمد بن عیسی است من آنها را نقل نمی‌کنم؟ شما که الان گفتید همه این کلماتی که مطرح است از امام من از طریق زید بن ارقم نقل می‌کنم. بعد بگویید از طریق عمرو بن کذا، ‌اگر متفرداتی بود من نقل نمی‌کنم. اینها تناقض است.

پس معلوم می‌شود...

[سؤال: ... جواب:] عجیب است واقعا. ... آقا! می‌گوید جمیع کتب و روایات یونس بن عبدالرحمن را من سند صحیح دارم. ... سند به جمیع روایاتی که مطرح است در کتب. ... آقا! بحث در این است که شما می‌گویید جمیع روایاته. ‌جمیع روایاته یعنی چی؟ جمیع روایات یونس اینها معنا می‌کند یعنی جمیع روایاتی که در کتاب‌ها هست. ما می‌گوییم اجازه تیمنی و تبرکی بوده. ... یونس بن عبدالرحمن به چند نفر گفت. گفت اجزت لکم ان ترووا عنی جمیع کتبی و روایاتی. خب این، کبری. خب ابن الولید هم این اجازه را داد به دیگران. از جهت صغروی در کتب یک احادیثی از یونس نقل شده که فقط محمد بن عیسی بن عبید نقل کرده؛ از جهت صغروی. آن اخبرنا بجمیع کتبه و روایاته نه این‌که تمام این روایاتی که در دسترس هست، ‌ما سند آخر صحیح به آن داریم. اگر این باشد که نوبت نمی‌رسد به ما تفرد به محمد بن عیسی. آن سند صحیح به جمیع روایات و کتب تفصیلیه نبود. یک عنوان اجمالی بود. تیمنا و تبرکا آن عنوان اجمالی که یونس به یک فرد جلیل القدری گفت اجزت لک ان تروی عنی جمیع کتبی و روایاتی. او هم به ابن الولید گفت. ابن الولید هم به صدوق گفت. بالاخره تا رسید به شیخ طوسی. نه این‌که این طریق صحیح اعلائی، ‌طریق بود به تفاصیل نسخ کتب و تفاصیل روایات. اگر این‌جوری باشد، ‌این معنایش این است که تمام این روایاتی که در دسترس هست من سند صحیح اعلائی دارم. یعنی هیچکدام ما تفرد به محمد بن عیسی عن یونس نیست. پس چرا بعدش می‌گویی ما تفرد به محمد بن عیسی عن یونس فلاأروی؟ مگر این‌که حمل بر تیمن و تبرک کنیم.

اما شاهد از کلمات دیگران هم هست. اینها هم از بزرگان ما بودند. شهید ثانی که صریحا می‌گوید. می‌گوید اجازه علماء از باب تیمن و تبرک بوده. اجازه محقق کرکی را ببینید! اجزت له ان یروی جمیع ما للروایة فیه مدخل مما یجوز لی و عنی روایته. آخه آدم به تفاصیل کتب و نسخ این‌جوری اجازه می‌دهد؟ می‌گوید:‌ هر چیزی که جایز است بر من نقل آن من هم اجازه می‌دهم شما نقل کنید. این معنایش این است که به نسخ کتب و تفاصیل کتب محقق کرکی دارد اجازه می‌دهد و نقل می‌کند؟‌

شهید ثانی می‌گوید، می‌گوید:‌ من خطوط جماعتی از فضلاء را دیدم، بچه‌ش‌آن که به دنیا می‌آمد اجازه نقل حدیث به او می‌دادند. یعنی در کنار قنداقش نسخه این کتب را تا سقف، ‌آخه یک کتاب و دو کتاب نیست، ‌تا سقف کتاب می‌چیندند، یک کاغذ هم می‌گذاشتند، ‌اجزت لک یا ولدی الرضیع ان تروی عنی هذه الکتب، خب همین هذه الکتب ناگهان می‌افتد روی این ولد رضیع، همانجا به لقاء خدا ملحق می‌شود.

ایشان می‌گوید سید بن طاووس به فرزندش غیاث الدین همین‌جور. شهید اول از اکثر مشایخش در عراق برای اولادش که در شام به دنیا آمده بودند و قریب الولادة بودند، یعنی چند سالی بیشتر عمر نکرده بودند، ‌اجازه نقل حدیث گرفت. گفت ما که آمدیم عراق اجازه نقل حدیث بگیریم، ‌برای آن بچه سه چهار ساله مان هم اجازه نقل حدیث بگیریم. اجازه نقل حدیث یعنی به نسخ کتب این افراد از طریق این مشایخ دسترسی پیدا کردند؟

علامه...

[سؤال: ... جواب:] آقا! چقدر قرینه را انکار بکنیم؟

علامه در اجازه به بنی زهرة ببینید چی می‌گوید؟ در اجازه‌ای که در پشت کتاب قواعد قطب رازی نوشته چی می‌گوید؟ می‌گوید اجزت له روایة هذا الکتاب باجمعه و روایة جمیع مؤلفاتی و روایاتی و ما أُجیز لی روایته و جمیع کتب اصحابنا السالفین. آخه اینها یعنی رفته پیش استاد نسخه به نسخه بررسی کرده که این نسخه درست است یا درست نیست؟

شهید اول در اجازه به ابن خازن این‌جوری می‌گوید، ‌می گوید فلیرو مولانا زین الدین علی بن خازن جمیع ذلک ان شاء بهذه الطرق و غیرها مما یزید علی الالف و الضابط ان یصح عنده السند فی ذلک لی و له. هر چیزی که سندش صحیح بود به نظر او می‌تواند از من نقل کند. قضیه حقیقیه. این چه جور جمع می‌شود با این ذهنیت که بله، این شاگردها می‌رفتند پیش اساتید، حالا یا نسخه استاد را می‌گرفتند از او، آن وقت این نسخه استاد یک نسخه داشته، آن هم برای خودش، چه جوری می‌داده به این شاگردها؟ این‌که نمی‌شود. شاگردها نسخه خودشان را می‌بردند هر روز پیش استاد، ‌از باء بسم الله تا تاء تمت این می‌خواندند. آخه یک کتاب را بخواند، ‌دو کتاب را بخواند، ‌سه کتاب را بخواند، ‌آن هم پیش چند تا شیخ الاجازة این را بخوانند؟ آخه یک شیخ الاجازة هم نبوده. اصلا عمر کفاف می‌دهد؟ اینها احتمالش هست که این اجازه‌ها اجازه به تفاصیل نسخ باشد؟ اینها اجازه تیمنیه و تبرکیه بوده.

[سؤال: ... جواب:] حالا بر فرض شما بگویید مثل برنج که یک سیخ می‌زنند می‌فهمند این برنج مرغوب است یا نامرغوب، ‌بر فرض کتاب هم همین‌جوری سیخ بزنند، ‌یک صفحه اول، یک صفحه وسط، یک صفحه آخر، ‌بفهمند که این کتاب، کتاب متقنی است، ‌چند تا کتاب را می‌شود این‌جور بررسی کرد؟ پیش چند تا استاد می‌شود این کار را کرد؟

[سؤال: ... جواب:] غیب‌نما شده که آن مستنسخ ده تا نسخه را تکثیر کرده، ‌نسخه‌اش صحیحه است؟ آدمیزاد اشتباه می‌کند. شما یک نامه می‌نویسی بعد نگاه می‌کنی، ده تا اشتباه در آن کردی. چه جوری این استاد غیب‌نما شده که بله، آن کاتب هر چی نسخه نوشته درست است، خیال‌‌تان راحت. آخه فکر کنید!

و لذا به نظر ما اگر بناء باشد سند، ‌مطرح باشد و ابن ادریس بخاطر بی سندی مشکل پیدا کند، ‌آن‌هایی هم که سند دارند مثل شیخ طوسی مشکل‌شان حل نمی‌شود. چون سند‌ها تیمنا و تبرکا بوده.

حل مطلب این است که آقا! اصالة الحس جاری می‌کنیم در اسناد این شخص این کتاب را به حریز. وقتی ابن ادریس می‌گوید و فی کتاب حریز، شهادت می‌دهد این، کتاب حریز است و احتمال حس می‌دهیم. حس معنایش این نیست که از دست حریز این کتاب را بگیرد. حس این است که یک مقدمات قریبه‌ای دارد که هر کس ببیند علم عادی پیدا می‌کند که این نسخه، نسخه صحیحه است. و این احتمالش عرفی است، اصالة الحس در آن جاری می‌شود. فرقی هم بین اب ادریس و شیخ طوسی نیست.

این یک بیان.

بیان دوم...

[سؤال: ... جواب:] سند به عنوان صد تا ذکر نشود. مگر ما در عنوان کتاب حریز مشکل داریم. عنوان کتاب حریز که مشخص است که حریز کتابی داشته به نام کتاب حریز. مهم این است که سند به نسخه داشته باشد. آقای خوئی هم می‌گوید سند به نسخه را ذکر نکرده.

و عجیب است صاحب وسائل هم شده سنددار به نسخ کتب اصحاب. آقا! صاحب وسائل که مشخص است دیگه از چه نسخه‌هایی، نسخه کافی که به قول آقای زنجانی نسخه مغلوطه بوده، صاحب وسائل از او نقل می‌کند که آن غلط‌های در آن نسخه منتقل شده به وسائل. و خود صاحب وسائل بعضی از کتاب‌هایی که الان چاپ شده مثل کتاب النوادر احمد بن محمد بن عیسی، اولش خود صاحب وسائل نوشته، نوشته: آقا! همین کتاب نوادری که در وسائل می‌گوید من سند دارم به آن، آقا! من این را با دو تا نسخه‌ای که خطوط علماء در آن بود‌، ‌آثار اتقان در آنها، مقابله کردم. نسخه خوبی است ها!. خیال‌تان راحت!. نگاه کنید مضمون حرفش این است. کتبه الحرّ. خب اگر سند به نسخه دارد، خب این نسخه را مقابله کرده با نسخه استاد، ‌استاد هم نسخه‌اش را مقابله کرده با نسخه استادش و هلمّ‌ جرا تا احمد بن محمد به عیسی خب بگوید سند حسی دارم به این نسخه دیگه. دیگه چرا شما که برق روشن است دارد می‌بینی زید اینجا است، ‌چرا می‌گویی آقا! خیال‌تان راحت، ‌من یک احساسی به من دست داده که وقتی زید می‌آید اینجا آن احساس را دارم. خب تو که داری زید را می‌بینی، ‌بگو زید را می‌بینم دیگه. کسی که نسخه به سند دارد حسا، ‌معنا ندارد بگوید آقا! خطوط علماء‌ در این نسخه بود، آن، آثار اتقان بود در آن، لاباس بالاعتماد علیه. این نشان دهنده کسی است که از روی عجز این حرف را می‌زند. از روی این‌که سند ندارد به نسخه این حرف را می‌زند.

خود وسائل را نگاه کنید می‌گوید از راه قرائن ما کشف می‌کنیم این کتاب‌ها مال اصحابش بوده. خودش می‌گوید. نگاه کنید در جلد سی‌ام وسائل. بالقرائن ما اسناد این کتب را به مؤلفینش احراز کردیم. آخه شما می‌گویید صاحب وسائل هم به این نسخ سند داشته؛ عن استاده عن استاده عن استاده الی مؤلف هذا الکتاب. این احتمال‌ها ناشی است از عدم تتبع در این موارد. آن‌هایی که اهل تتبع‌اند، جایی برای تشکیک نزد آنها نیست. اصلا تشکیک نمی‌کنند در این مطلب که اینها سند به نسخ نبوده.

خب این بیان اول.

بیان دوم:

بیان دوم این است: آقا! شما می‌گویی سند به نسخه می‌خواهیم، بسم الله. صاحب وسائل که جمیع کتب را ذکر کرده و گفته من سندم از طریق ابن ادریس حلی به شیخ طوسی می‌رسد. ابن ادریس حلی سند به این کتب ذکر کرده و با واسطه به صاحب وسائل رسیده. آن وقت خود ابن ادریس می‌گویید سند ندارد؟ اصلا سند صاحب وسائل از طریق ابن ادریس می‌گذرد. خود صاحب وسائل می‌گوید. اسنادش را که ذکر می‌کند می‌گوید عن ابن ادریس. بعد می‌گوید ابن ادریس هم نقل می‌کند از پسر شیخ طوسی از خود شیخ طوسی جمیع این کتب را. یکی از آن کتب کتاب حریز است. نسخه صاحب وسائل از طریق ابن ادریس رسیده آن وقت خودش بی نسخه بوده؟ این می‌شود؟

و لذا این مناقشه به نظر ما تمام نیست در سند این روایت.

اما دلالت این روایت:

دلالت این روایت آقای خوئی فرمود و افصل بین کل رکعتین بالتسلیم، این مثل زر الحسین علیه السلام مغتسلا و زر الحسین؛ حمل بر مراتب استحباب می‌شود.

ما یک اشکالی مبنایی به آقای خوئی کردیم. می‌گوییم جناب آقای خوئی! شما نباید این حرف را بزنید. چرا؟ برای این‌که شما در اصول، محاضراتٌ فی اصول الفقه جلد 5 صفحه 382، فرمودید که یک وقت در مستحبات امر می‌رود روی حصه و مقید، ‌یک وقت امر می‌رود روی تقید. یک وقت می‌گویند زر الحسین و زر الحسین مغتسلا. بله، این مراتب استحباب است. یک وقت می‌گویند زر الحسین و لتکن مغتسلا حین زیارتک للحسین علیه السلام. شما گفتید این ظهور در تقید دارد. ظهور در بیان شرطیت دارد. ما باید اینجا قائل به شرطیت بشویم. خب مانحن‌فیه هم ظاهرش همین است. یک روایت نیامده بگوید صل النافلة، یک روایت بگوید صل النافلة مع التسلیم فی کل رکعة. خب این می‌شود مثل زر الحسین مغتسلا. اینجا آمده گفته و افصل بین کل رکعتین بالتسلیم. این به نظر شما این ظهور دارد در ارشاد. این را چه می‌فرمایید؟

بله، ما در ظهور اوامر و نواهی، ‌در مرکبات که بیایند بگویند که فرض کنید که لاتطف عریانا یا لاتؤخر الصلاة عن الطواف، لاتؤخر السعی الی غد، ‌در ظهور این‌ها در ارشاد به شرطیت یا مانعیت یا جزئیت مناقشه کردیم. ‌گفتیم اینها ظهور ندارد در ارشاد به حکم وضعی، ‌مناسبت حکم و موضوع را باید ببینیم.‌ و لذا اختلاف بین مشهور و آقای خوئی همینجا است. آقای خوئی کل این اوامر و نواهی را ظاهر می‌داند در ارشاد به جزئیت یا شرطیت یا مانعیت. مثلا: لاتنخع ذبیحتک. ایشان می‌گوید ظاهرش ارشاد به مانعیت تنخیع است. تنخیع یعنی قبل از این‌که جان این ذبیحه در بیاید نخاعش را قطع کنید. لاتقطع رأس ذبیحتک. سرش را قبل از جان دادن بکنید. آقای خوئی می‌گوید که این حرام می‌شود. اگر عمدا این کار را بکنید در گوسفند حرام می‌شود. در مرغ از روایتی استفاده کرده که حرام نمی‌شود. ولی این کار را نکند. و لکن لایتعمد. ولی در مورد گوسفند فرموده که لاتنخع ذبیحتک، ‌لاتقطع رأس ذبیحتک، ارشاد به مانعیت است.

[سؤال: ... جواب:] در مرغ می‌گوید دلیل خاص داریم که لابأس و لکن لاتنخع اگر مرغی را قطع رأسه، ‌سرش را برید، لاباس و لکن لایتعمد. آنجا ملتزم می‌شود. اما در گوسفند و لو جاهل است به حکم، قصاب آوردند، سر گوسفند را همیچین زد، ‌عمدا بوده ها! ولی جهل به حکم داشت، گفت باید هیئت عزاداری از ما بین آن لاشه گوسفند و این سرش عبور کند، یا این حاجی ما از این وسط عبور کند، خوش یمن است، چه خوش یمنی آقا؟ از نظر آقای خوئی تو این را حرامش کردی. می‌گوید آخه من مسئله نمی‌دانستم. می‌گوید خب مسئله نمی‌دانستی که ندان. لاتنخع ‌ذبیحتک، لاتقطع رأس ذبیحتک.

مشهور چی می‌گویند؟ مشهور می‌گویند نه آقا، اینها حکم تکلیفی است. حالا چرا گفتند تنخع نکن ذبیحه را، تقطیع نکن رأسش را قبل از ولوج روح؟ حالا شاید بخاطر این‌که زجر نکشد این حیوان، ‌هر جهتی، ما ملاک حکم را نمی‌دانیم ولی حکم، ‌تکلیفی است.

ما انصافا در ظهور این خطابات در ارشاد مناقشه داریم مثل مشهور. ما می‌گوییم مناسبات حکم و موضوع را باید دید. اینجا هم همین است. و افصل بین کل رکعتین بالتسلیم، ‌خب در مستحبات مناسبت حکم و موضوع اقتضاء نمی‌کند حمل کنیم بر وحدب مطلوب. برای این‌که ما زیاد داریم مستحبات با اختلاف مراتب آن. و لذا و افصل ممکن است امر باشد به فصل، امر به فصل بکند و این ظهور عرفیش این است که شما مستحب است نماز نافله‌ای بخوانی که در هر دو رکعت سلام بدهی. اما ارشاد به شرطیت فصل فی کل رکعة بالتسلیم از این روایت استفاده نمی‌شود.

این شبهه‌ای است که ما داریم. تامل بفرمایید ان شاء‌ الله تا فردا.